

دروغ‌گویی، بزرگ‌ترین گناه است

برای این‌که اهمیت خطر بزرگ «دروغ» مشخص شود باید تلاش شود در محیط خانواده آنقدر این گناه را زشت وانمود کنند که کودک این را باور کند که دروغ‌گویی، بزرگ‌ترین گناه است.



برای این‌که اهمیت خطر بزرگ «دروغ» مشخص شود باید تلاش شود در محیط خانواده آنقدر این گناه را زشت وانمود کنند که کودک این را باور کند که دروغ‌گویی، بزرگ‌ترین گناه است.

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: زندگی انسان ساحت‌های مختلفی دارد که انسان مؤمن همانطور که از اسامش پیداست باید در هر کدام از آن‌ها ایمان خود را ظهور و بروز دهد. در ساحت‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اعتقادی، اخلاقی، علمی، اقتصادی و جسمی. بروز ایمان نیز در این ساحت‌ها چیزی نیست جز تقوا. یعنی فرد در همه این ابعاد زندگی نظر خدا و رضایت او را محور قرار دهد. امام صادق (ع) درباره وظیفه شیعیان فرموده است: «کونوا لنا زینا ولا تکونوا لنا شیناً» زینت و سبب افتخار ما باشید نه اینکه باعث شرمندگی ما باشید. در این راستا حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اعیونی بورع واجتهاد و سداد» سعی کنید تقوا و ورع داشته باشید. در این راه تلاش کنید و استقامت داشته باشید. آنچه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان آیت‌الله مصباح یزدی؛ در دفتر مقام معظم رهبری است که در سال ۸۷ ایراد کرده‌اند. بخش چهاردهم آن را باهم می‌خوانیم:

در جلسات گذشته بیان شد که پس از اصرار همام، حضرت امیرالمؤمنین (ع) به وی فرمودند: «أَلَا مَنْ سَأَلَ عَنِ شِيعَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ فِي كِتَابِهِ مَعَ نَبِيِّهِ تَطْهِيراً فَهُمْ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهْلُ الْقَضَائِلِ وَالْقَوَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلَبَسُهُمُ الْإِفْتِصَادُ»؛ ای کسی که درباره اوصاف شیعیان پرسیدی، بدان! شیعیان چنین کسانی هستند: العارفون بالله؛ کسانی که به خدای متعال معرفت دارند، العاملون بامرالله؛ به دستورات خداوند عمل می‌کنند و نیز اهل فضائل و فواصل و جامع فضیلت‌های اخلاقی هستند. سپس، حضرت بعد از این اشاره به کلیات، در حدود هفتاد جمله درباره نشانه‌های شیعه بیان می‌فرمایند.

درباره هر یک از جملات حضرت امیر (ع)، هم می‌توان بحث مفصلی را مطرح کرد و هم می‌شود همه آن‌ها را در یکی دو جلسه، ترجمه کرد و رد شد. اما ما در اینجا به قدر کفایت؛ نه آن‌چنان گسترده و نه این‌چنین مجمل مباحث را پی می‌گیریم.

راستی و درستی

پیشتر درباره آن مفاهیم کلی یعنی: هُمُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ، توضیحاتی دادیم. اما پس از آن می‌فرماید: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ؛ سخن ایشان راست و به جاست. اولین وصفی که حضرت به تفصیل برای شیعیان ذکر می‌فرماید صفت راست‌گویی است. گفتنی است می‌شود این بحث را گسترش داد و قدری درباره مفهوم صدق از قبیل: مفاهیم صدق، احکام فقهی و استثنائات صدق و … که بزرگان در کتاب‌های اخلاقی خود بحث کرده‌اند، توضیح داد؛ ولی در این جا، ما بر نکته‌هایی که به نظرمان مهم‌تر می‌رسد، تأکید می‌کنیم.

نخست، باید بدانیم که در بیانات اهل بیت (ع)، به صورت‌های گوناگونی بر روی دو مفهوم بسیار تأکید شده است: «صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ ۱»؛ و این مفهوم همان است که ما در فارسی از آن به «راستی»؛ و «درستی»؛ یاد می‌کنیم.

روایات بسیاری از امام زین‌العابدین (ع)، امام صادق (ع) و سایر ائمه داریم که: عبادت بسیار یا روزه بسیار شما را فریب ندهد؛ این موارد دلیل بر مقرب و مهذب بودن کسی نیست؛ چه بسا آن‌ها همه عبادت برای او عادت شده است.

تعبیر روایت این است: رَّبَّمَا يَسْتَوْحِشُ ۲. این طبیعی است که اگر آدم به چیزی، چه کار خوب و چه کار بد، عادت کند و سپس جریان‌ی پیش‌بیاید که نتواند آن کار را در موقع خودش انجام دهد، احساس کمبود کند. چه بسا آن همه عبادت و کار نیک را از روی اغراض خاصی شروع کرده باشد تا از طریق آن، مردم را فریب دهد و جذب کند و از این رو، به آن کار یا کارهای شایسته عادت کرده است.

مهم این است: «إِخْتِيَرُوهُمْ يَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ»؛ اگر می‌خواهید افراد را بسنجید، راستی و درستی آن‌ها را امتحان کنید. در روایاتی آمده است که: خدای متعال هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود؛ مگر با این دو ویژگی. همه انبیا بر این دو ویژگی تأکید کرده‌اند. شاید این‌که امروزه در فرهنگ عمومی انسان‌ها از راست‌گویی و درستکاری، به نیکی یاد می‌شود، میراث همین

تربیت های انبیا باشد.

عادت و غفلت

البته نباید فراموش کرد فطرت انسان هم به گونه ای است که خواستار راستگویی و درستکاری است. ولی گاهی انگیزه هایی سبب می شود که آدم از آن مقتضای فطرتش تخطی کند و منحرف شود. بدترین چیزی که آدمیزاد عاقل به آن مبتلا می شود، غفلتی است که در اثر عادت پدید می آید. خداوند در قرآن گله می کند که: ما این همه آیات را در عالم به مردم نشان می دهیم و باز آنان غفلت دارند.

این چیزی است که همه ما کمابیش مبتلا هستیم. همه چیز برای ما عادی شده است! این چشمی که خداوند به ما عطا کرده است چقدر می ارزد؟ این مزه ها، این پلک ها؟ این ساختار چشم؟ دانه دانه انگشت ها؟ اعصاب؟ به راستی این تدبیرهایی که خداوند در عالم قرار داده است، از آسمان ها و خورشید و ماه و ستارگان به چه معنا است؟ این که قرآن می فرماید درباره خلقت آسمان ها و زمین، ماه و خورشید، اندیشه کنید و یک به یک از آن ها و کارآیی شان نام می برد، چه هدفی دارد؟ با این که چندین بار در قرآن تأکید شده است، آیا فرصتی پیش آمده که واقعاً بنشینیم و فکر کنیم؟ آیا در نعمت هایی که در وجود خود ما هست، اندیشیده ایم؟ حقیقت این است که ما حتی در نعمت هایی که محسوس است درست فکر نکرده ایم، چه رسد به آن نعمت های باطنی که باید بیشتر درباره آن ها فکر کرد. آیا به اهمیت عقل، معرفت، ایمان و ... اندیشیده ایم؟

زمانی برای تفکر!

خداوند در سوره الرحمن که عروس قرآن است وقتی نعمت های خدا را می شمارد، به همه جن و انس خطاب می کند که: «قِيَاءِ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان»؛ کدام از این ها قابل انکار است؟ نکته قابل توجه این است که این سوره با این جمله آغاز می شود: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ *».

اولین نعمتی که پس از خلقت انسان بیان می کند این است: عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ خدا به انسان بیان کردن و قدرت سخن گفتن را یاد داد. بنابراین، خداوند این استعداد را در وجود انسان ها قرار داده است، اما بچه که از ابتدای تولد حرف زدن بلد نیست. این تعلیم الهی به وسیله اسباب و مسبباتی صورت می گیرد که خداوند فراهم کرده است و نتیجه اش برای انسان ها یادگیری سخن گفتن و بهره مندی از این نعمت می شود. اما به راستی این چقدر اهمیت دارد؟

اگر برای انسان نعمت سخن گفتن در کار نبود و همانند حیوانات گنگ بود و حرفی نمی زد، چیزی از کسی نمی شنید و چیزی هم نمی توانست بگوید، چه می شد؟ آن وقت، نه زندگی مادی آدمی اداره می شد، نه رشد معنوی پیدا می کرد و نه می توانست سعادت آخرت را کسب کند. آنچه که سعادت آخرت را تضمین می کند، «دین» است. ما دین را از کتاب و سنت، از قرآن و حدیث و از بیانات معلمین و علما و وعاظ یاد گرفتیم.

اگر سخن گفتنی در کار نبود، ما اصلاً نمی دانستیم دین چیست؟ حتی دنیایمان نیز مرهون و مدیون گفتارهایی است که انجام گرفته و سپس برای ادامه و تثبیت آن به صورت نوشتار درآمده است. نوشتار انعکاس گفتارها است. اگر سخن نباشد چیزی نمی نویسند. وقتی آدم می تواند بنویسد که چیز گفتنی داشته باشد. وقتی لفظی باشد که آن را ادا کنند، آن گاه خطوط اختراع می شود. وقتی سخن گفتنی نباشد، نوشتنی هم نخواهد بود و اگر انسان، گفتن و نوشتن نداشته باشد با حیوانات چه فرقی می کند؟

سخن گفتن ذهنی

به این نکته لطیف؛ توجه کنید؛ اصولاً بعضی افکار هست که به کمک الفاظ انجام می گیرد. یعنی وقتی ما به مطالب انتزاعی فکر می کنیم، در ابتدا مفهومی نداریم. اول یک مفهومی داریم و از آن محسوسات یک تشبیه و کنایه ای برای انتزاعیات درست می کنیم، سپس، آن لفظی که دلالت بر آن معنای انتزاعی می کند، در ذهنمان حکم مفهوم را پیدا می کند. این مطلب دقیق را کسانی که روان شناسی ذهن کار می کنند، می توانند درک کنند.

بعضی نیز گفته اند: فکر کردن، سخن گفتن ذهنی است. یعنی اگر سخن نباشد، سخن ذهنی هم نیست، و فکر کردن همانا سخن گفتن ذهنی است. اگر سخن نباشد، فکری هم نخواهد بود. البته به نظر ما این نظر قدری اغراق آمیز است. فکر کردن درباره محسوسات بدون سخن هم می شود؛ اما در مفاهیم انتزاعی بسیار مشکل است. بدون الفاظ ذهنی، فکر کردن در انتزاعیات و اعتباریات بسیار سخت است و شاید هیچ گاه عملاً ممکن نباشد.

به هر حال، اصل این که آدم می تواند حرف بزند نعمت بزرگی؛ است. می توان گفت: قوام انسانیت انسان به این سخن گفتن است. اگر آدم نمی توانست حرف بزند، دیگر آدم نبود. بلکه حیوان دیگری بود همانند میمون. آنچه از پیشرفت های علمی و مادی و رشد معنوی در این عالم داریم، مرهون سخن گفتن، نوشتن و انتقال مفاهیم است.

حال، این آدمیزاد ظلوم و کفور و ناسپاس از این نعمت سو استفاده می کند. روشن ترین فایده سخن گفتن این؛ است که این نعمت بزرگ، مقوم انسانیت است. شاید این که در منطق قدیم به عنوان تعریف انسان می گفتند: «الانسان حیوان ناطق»، به این دلیل است که سخن گفتن با فکر کردن و تعقل تلازم دارد. در واقع می توان گفت: مراد واقعی آن جمله این است که: «الانسان حیوان عاقل»؛ وگرنه ناطق صرف ادا کردن حرف نیست، چراکه طوطی حیوان ناطق نیست.

دو روی سکه!

به هر حال، عظمت این نعمت به این دلیل است که: چون کسی مطلبی را می داند، با سخن گفتن به دیگران منتقل می کند یا خواسته ها و احساساتش را مطرح می کند، انتظارش را می گوید، یا می تواند از دیگران رفع جهل کند و واقعیتی را بازگوید. رسانه ها با گستره ای که امروز در دنیا دارد، از همین گفت و شنودها قدرت یافته است. به راستی اگر این نعمت نبود، زندگی آدم چه می شد؟

باید گفت: این نعمت؛ برای این است که دانسته های کسی به دیگری منتقل شود. اما وقتی کسی چیزی را که می گوید مطابق آن چیزی نباشد که می داند، نقض غرض می شود. یعنی، گاهی استفاده از این نعمت، نه تنها سبب هدایت نمی شود، بلکه گمراه می کند، دروغ می گوید و از مسیر درست منحرف می شود. به عبارت بهتر: **بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا ۚ**؛ نعمت خدا را به نعمت تبدیل می کنند. یعنی، با این نعمتی که سبب استفاده و هدایت مردم از علوم و اطلاعات دیگران است، با دروغ گویی، اسباب گمراهی و انحراف فراهم می شود و این نعمتی که باید به انسان ها کمک کند، ابزار خیانت می شود.

نقض غرض!

قدری بیاندیشیم. وقتی با این نعمتی که خدا برای ما قرار داده است تا از آن بهره مند شویم، دروغ بگوییم و جامعه ای بی اعتماد را پی ریزی کنیم، این نعمت بزرگ خداوند که مقوم وجود انسان است، کالعدم می شود.

در حقیقت ما با دروغ گفتن خود، به دستگاه آفرینش خیانت می کنیم و مفهوم «**خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلِمَهُ الْبَيَانَ**»؛ را به هیچ می گیریم! خداوند به ما بیان و سخن گفتن را یاد داده است تا این که دانسته ها منتقل شود و مردم به خیرهایی که می شنوند و به آموزه های دیگران اعتماد کنند. اما وقتی بنا بر دروغ گفتن شد، اعتماد سلب می شود و هدف از دادن این نعمت از بین می رود و به بیان دیگر، نقض غرض می شود.

فطرت انسان اقتضا می کند؛ وقتی کسی با او حرف می زند، آن حرف راست باشد تا از این نعمت استفاده کند. اما چون این گونه نباشد، خلاف فطرت است، یعنی خلاف آن انتظاری است که به طور طبیعی انسان ها از همدیگر در زندگی اجتماعی دارند. اگر پایه این ارزش از بین رفت، اساس همه تمدن ها، ارزش ها، اخلاق، معنویات، علوم، معارف، توحید و همه چیز از بین می رود. دیگر چیزی منتقل نخواهد شد. تعلیم و تعلم و تبادل اخبار و اطلاعاتی انجام نمی گیرد. ارتباطات انسان ها از بین می رود. در واقع، آدمیزاد به خاطر یک منفعت خیالی و بسیار زودگذر و پست، این نعمت را به نعمت تبدیل می کند و اساس این بنا را ارزشمند را فرومی ریزد.

آن گاه ارزش سخن گفتن از دست می رود، مردم دیگر به حرف ها اعتماد نمی کنند و آن فایده ای که باید بر «سخن گفتن»؛ مترتب شود، دیگر مترتب نمی شود. این است که بزرگ ترین ارزش را سخن گفتن دانسته اند. در روایات آمده است: «همه گناهان را در خانه و انباری انباشته کرده اند و قفلی به درب آن زده اند. کلید قفل آن درب (همه گناهان)، همانا دروغ گفتن است.»

«۵»

دروغگو دشمن خداست!!

برای این که اهمیت خطر بزرگ «دروغ»؛ مشخص شود و انسان به این خیانت به دستگاه الهی مبتلا نشود، باید تلاش شود در

محیط خانواده و در دوران طفولیت، پدران و مادران آنقدر این گناه را زشت وانمود کنند که کودک این را باور کند که دروغ گویی، بزرگ ترین گناه است. شعار «دروغ گو دشمن خداست»؛ شعار بسیار بزرگی است؛ اما به شرط این که ما خدا را بشناسیم و بدانیم دشمنی با خداوند به چه معنا است و این شعار زیبا که در فرهنگ ما است فقط لقلقه زبان نباشد.

به راستی چه گناهی بزرگ تر از دشمنی با خداوند است؟ مؤمن؛ کسی که به آموزه های پیامبران ایمان دارد، طبعاً در این باب اهتمامش از همه بیشتر است. این جاست که امیر مؤمنان در اوصاف شیعه یا اوصاف متقین به حسب اختلاف روایت نخستین چیزی که ذکر می فرماید، همین مطلب است: «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ»؛ سخنشان راست است. شیعیان به جا سخن می گویند و بی جا سخن نمی گویند.

استثنا در نظام ارزشی؟

به این پرسش توجه کنید: ما در اسلام مواردی داریم که دروغ گفتن جایز، بلکه واجب است. این امر چطور با بزرگی این گناه سازگار است؟ مگر نه این که در روایات آمده است: «يَتْرُكُ الْكِذْبَ هَزْلَةً وَ جِدَّةً ۶؛ مؤمن حتی به شوخی هم دروغ نمی گوید.»؛ حال، چگونه می شود که در بعضی موارد این گناه، جایز یا واجب می شود؟ می دانیم که در داستان های بعضی از انبیا آمده است که آنان عباراتی گفته اند که مطابق واقعیت نبوده است.

برای مثال، در داستان حضرت یوسف آمده است: «إِنَّمَا لَسَارِقُونَ ۷؛ یا حضرت ابراهیم فرمود: «إِنِّي سَفِيمٌ ۸! به راستی این عبارت غیرواقع انبیا چگونه با زشتی گناه بزرگی چون دروغ جمع می شود؟

به اجمال باید گفت: برخی از فیلسوفان اخلاق معتقدند که راست گویی از ارزش هایی است که هیچ استثنا ندارد زیرا ارزش اخلاقی اصیل آن است که استثنا بردار نباشد. این نظریه کانت، فیلسوف معروف آلمانی است.

او معتقد است که دروغ به هیچ وجهی صحیح نیست و هیچ گاه در هیچ جایی، دروغ مجاز نیست. یعنی اخلاقاً، ضد ارزش است. ولی ما می دانیم در اسلام این گونه نیست. در نظام ارزشی ما در مواردی که برای مثال، نجات جان مؤمنی در گرو یک دروغ گفتن است، دروغ؛ گفتن جایز می شود. یا حتی اگر حفظ مال مؤمنی از چپاول دزدان متوقف بر دروغ است، باید دروغ گفت. یا این که در مقام اصلاح ذات البین، برای آشتی دو مؤمن با هم، اگر دروغی گفته شود، اشکالی ندارد. البته نباید این دروغ گفتن ضرر بدتری داشته باشد و باید فقط وسیله آشتی کردن باشد. این همان استثنائاتی است که ما در اسلام داریم.

مصلحت و تراحم ارزش ها!

حال، پرسش این است: این استثنا در ارزش های اخلاقی به چه معنا است؟ یک بیان این است که: اصل حسن صدق و راست گفتن، شرطی دارد و یا به قول ابن سینا حسن صدق یک قید خفی دارد. یعنی دروغ گفتن بد است؛ مگر این که مصلحت اقوابی داشته باشد.

بیان دیگر این است که: در مواردی ما دو تا عنوان داریم. برای مثال، دروغ گفتن و نجات یک مؤمنی به وسیله دروغ گفتن، دو تا عنوان است؛ یک عنوان کذب و یک عنوان نجات جان یک مسلمان است. نجات جان مسلمان، حسنی دارد و راست گفتن هم حسنی. اما در عمل، نتیجه اینها با هم تراحم دارد. یعنی اگر حسن راست گفتن را رعایت کنیم، جان آن مؤمن به خطر می افتد و ارزشی از دست می رود و اگر بخواهیم جان او را حفظ کنیم، هیچ راهی جز دروغ گفتن نیست.

در این جا چون دو تا ارزش متزاحم است، این ارزش ها با هم جمع جبری می شود و برآیند آن ها، صفت این عمل می شود. یعنی اگر آن اندازه ضرری که بر دروغ گفتن مترتب می شود از فایده راست گفتن کسر شود، آنچه باقی می ماند باز یک مصلحت اقوی و یک مصلحت لازم الاستیفاپی است. اگر آن مصلحت لازم الاستیفا است، می شود واجب و اگر راجح الاستیفا است، می شود مستحب یا جایز. به هر حال، این نکته ای مربوط به فلسفه اخلاق است. کسانی که در این زمینه کار می کنند، باید این مسأله را به این دو صورت تبیین کنند.

یک نکته فقهی!

حاصل بحث این که یکی از اصیل ترین ارزش هایی که تمام انبیا به آن سفارش کرده اند، راست گفتن است. حتی گفته اند «راست گفتن»؛ بیش از نماز و روزه بر ایمان انسان دلالت دارد. بنابراین، باید این مسأله را جدی بگیریم و تلاش کنیم از محیط کوچک خانواده خود شروع کنیم و همسر، کودکانمان و حتی دوستان مان را عادت دهیم تا هیچ وقت دروغ نگویند. البته دروغ

نگفتن معنایش این نیست که هر چه راست است را باید گفت.

راست گفتن، در مواردی مفاسدی را به همراه دارد و هر راستی را نباید گفت. برای مثال، عیب کسی را پشت سرش نباید گفت؛ اگرچه تمام آن عیوب راست باشد. به یک مسأله فقهی توجه کنید: در مواردی که گفته اند دروغ گفتن جایز یا واجب است، بعضی از فقها احتیاط واجب دارند که باید «توریه» کنند؛ یعنی یک لفظی را بگویند که طرف چیز دیگری بفهمد؛ اما قصد خودش به معنای صحیحی باشد. برای مثال، وقتی کسی می گوید: طرف اینجا نیست، باید منظورش این باشد که در این نقطه نیست و به مقابل خویش اشاره کند تا حتی پیش خودش هم دروغگو نباشد.

توجه داشته باشیم: دروغگویی آن قدر زشت است که آن جایی هم که لازم است دروغ بگوییم، باید به گونه ای باشد که انسان در پیشگاه خود دروغگو نشود. چراکه در این صورت کم کم به شوخی دروغ می گوید و سپس به خود اجازه می دهد تا برای هر مسأله ای به این گناه متوسل شود تا آن جایی که این گناه بزرگ برایش سبک و عادی می شود.

۱. به عنوان نمونه: کافی، ج ۲، ص ۷۷، باب الورع.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، باب الصدق و أداء الأمانه.

۳. الرحمن / ۴-۱ .

۴؛ ابراهیم / ۲۸.

۵. ر. ک: بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳، باب ۱۱۴، «الکذب و روايته و سماعه»؛ عَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ جُعِلَتِ الْحَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكُذِبُ.

۶. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۴۹، باب ۱۱۴، «الکذب و روايته و سماعه».

۷. یوسف / ۷۰.

۸. صافات / ۸۹.